

فهرست مطالب



.....	۵	خسارت ناشی از مجازات در حقوق بین‌الملل
.....	۶	۱. مقدمه
.....	۷	۲. حقوق قضایی بین‌الملل اولیه
.....	۱۱	۳. خسارات کیفری در موارد جنایات بین‌المللی و نقض حقوق بشر
.....	۱۵	۴. خسارات کیفری در دادگاه اروپایی و دادگاه حقوق بشر در اروپا
.....	۱۷	۵. خسارات کیفری در حقوق ملی
.....	۲۰	۶. مشکل در ایجاد تمایز بین خسارات تنبیهی و جبرانی
.....	۲۲	۷. اصل قاعده و قانون
.....	۲۳	۸. خسارات کیفری در کمیسیون حقوق بین‌الملل
.....	۲۵	۹. اعمال احتمالی خسارات کیفری در مورد جرایم بین‌المللی
.....	۲۶	۱۰. نتیجه‌گیری
.....	۲۹	چهارچوب نهادی و روبه‌های تحمیل مسئولیت کیفری بر دولت‌ها
.....	۳۰	۱. مقدمه
.....	۳۰	۲. چارچوب‌ها و روبه‌های موجود برای تحمیل مسئولیت کیفری بر دولت‌ها
.....	۳۷	۳. چارچوب‌ها و روبه‌های جایگزین ممکن برای تحمیل مسئولیت کیفری بر دولت‌ها: برخی پیشنهادها
.....	۵۱	۴. نتیجه‌گیری
.....	۵۳	نتیجه‌گیری
.....	۵۷	کارکرد دولتی از زمان جنگ جهانی دوم
.....	۵۸	۱. مقدمه
.....	۵۸	۲. جرم تجاوز (پرخاشگری/تجاوز به خاک دولت دیگر)

۳. واکنش دولت‌ها به مجموعه قوانین آپارتاید در آفریقای جنوبی ۶۵
۴. نمونه‌های تروریسم حمایت شده با دولت ۶۸
۵. نظر دولتی ۷۵
۶. اصول ۸۰
۷. نتیجه‌گیری ۸۲

- جرم و جنایت دولتی و اهمیت کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸ ۸۵
۱. مقدمه ۸۶
۲. پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی (بوسنی و هرزگوین در مقابل یوگسلاوی) ۸۷
۳. دیوان بین‌المللی تفسیر دادگستری از کنوانسیون نسل‌کشی ۹۳
۴. دعاوی متقابل در پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی ۹۵
۵. پیامدهای احتمالی در مورد حکم پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی ۹۶
۶. مورد مربوط به قانونی بودن توسل به زور ۹۸
۷. نتیجه‌گیری ۹۹

- پیوست ۱:** متن کنوانسیون ۱۹۴۸ در مورد پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی ۱۰۷
- پیوست ۲:** پیش نویس مفاد در مورد مسئولیت دولت: مفاد ۱۵ تا ۱۹ در مورد پیامدهای اساسی و ابزاری جنایات بین‌المللی تدوین شده توسط آقای آرانجیو - رویز، گزارشگر ویژه، در ۱۹۹۵ ۱۱۳
- پیوست ۳:** مسئولیت دولت: عناوین و متون پیش نویس مفاد در مورد مسئولیت دولت‌ها در قبال اعمال متخلف بین‌المللی که توسط کمیته پیش نویس در تفسیر دوم تصویب شد. ۱۱۷

خسارت ناشی از مجازات

در حقوق بین الملل



۱. مقدمه

نتیجه حقوقی اصلی مسئولیت دولت در قبال نقض قوانین بین‌المللی، جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از آن است. اصل جبران کامل غرامت در مورد پرونده کارخانه Chorzow تعیین شد:

جبران خسارت باید تا آنجا که ممکن است تمام عواقب عمل غیرقانونی را از بین ببرد و وضعیتی را که به احتمال زیاد در صورت عدم انجام آن عمل وجود داشت، دوباره ایجاد شود. استرداد به نوعی پرداخت مبلغ منطبق با ارزشی است که به آن غرامت تعلق می‌گیرد. در صورت نیاز، غرامت خسارت ناشی از خسارت وارد شده که توسط جبران خسارت غیر نقدی یا پرداخت به جای آن پوشش داده نمی‌شود- اینها اصولی هستند که باید برای تعیین میزان غرامت برای عملی که مغایر با حقوق بین‌الملل است، اعمال شوند.

ممکن است این سوال مطرح شود که آیا انحرافات از این فرض برای حقوق بین‌الملل شناخته شده است؟ در ویرایش نهم حقوق بین‌الملل اوپنهایم، جنینگز و واتس اظهار می‌دارند که این دیدگاه که بر اساس آن مسئولیت دولت در قبال خطاهای بین‌المللی محدود به غرامتی است که از حد بازپرداخت آن فراتر نمی‌رود، «به سختی با اصل و عمل مطابقت دارد». این ادعا با استناد به دسته‌های خسارت معروف به «اخلاقی»، «تشدید»، «نمونه‌ای»، «انتقام جویانه» و «مجازات» یا «کیفری» مورد بررسی قرار گیرد.

اصطلاح " خسارت معنوی " به خسارات غیر مادی اطلاق می‌شود که اغلب مبهم بوده و تعیین کمیت آنها دشوار است و می‌تواند منجر به پرداخت مبلغ بسیار قابل توجهی از خسارت شود. این خسارات معمولاً در مفهوم جبران کامل گنجانده شده و گاه با خسارات تشدید شده همپوشانی دارند. خسارات تشدید شده نیز ماهیت جبران‌کننده‌ای دارد، زیرا تاکید بر صدمات تشدید کننده شاکی ناشی از برخی جنبه‌های رفتاری متهم است. تمایز بین خسارت تشدید شده و خسارت، در مثالی که برای مجازات متهم طراحی شده است، همیشه روشن نیست. هنگامی که منافع تحت تأثیر ارزیابی دقیق پولی ناتوان باشد، تشخیص اینکه در چه مرحله‌ای

مجازات متهم آغاز می‌شود، آسان نیست. عبارات خسارات "انتقام جویانه"^۱، "جزایی" و "کیفری" معمولاً با خسارات «نمونه‌ای» متغییر استفاده می‌شوند. همه این دسته‌ها ممکن است شامل خساراتی باشد که به نظر می‌رسد از سقف غرامت فراتر می‌رود. اگر چه خسارات غیرقابل جبران لزوماً ماهیت کیفری ندارند، اما در اینجا تأکید بر عملکرد مجازاتی احتمالی خسارت و این سؤال است که آیا خسارت‌های جزایی مقوله‌ای متمایز است یا خیر. این کارکرد کیفری نه تنها به اعمال مجرمانه مربوط می‌شود، بلکه پیوند موجود یا بالقوه بین خسارات کیفری و جرایم بین‌المللی را در تلاش برای نشان دادن سودمندی چنین دسته‌ای از خسارت‌ها به عنوان پیامد احتمالی جنایات دولتی مورد بررسی قرار خواهد داد.

۲. حقوق قضایی بین‌الملل اولیه

یکی از اولین مواردی که در حمایت از خسارات کیفری در حقوق بین‌الملل ذکر شده است، *moke* است که در آن غرامتی ۵۰۰ دلاری علیه مکزیک صادر شد تا عمل اجباری و ام‌ها توسط ارتش را محکوم کند. دادگاه مدعی شد: "اگر در چنین پرونده‌هایی، برای اثبات حق معافیت افراد از چنین سوء استفاده‌هایی به مبالغ بیشتری برای جبران خسارت نیاز بود، بدون شک ما احساس می‌کردیم که باید آنها را بدهیم." پرونده‌های جینز گاهی به عنوان نمونه‌ای از حکم غرامت کیفری مطرح شده است و نشان دهنده دسته‌ای از موارد است که در آن دولت در پیشگیری یا مجازات جرایم علیه بیگانگان بر اساس قوانین داخلی شکست خورده است. در این مورد به دلیل ناکامی مقامات مکزیک در دستگیری قاتل جینز ۱۲۰۰۰ دلار به آمریکا تعلق گرفت. دیوان به تعدادی از آرای داوری استناد کرد که با اعطای خسارات ناشی از کوتاهی یک دولت در مجازات جنایات، جبران معقول و عینی برای بی‌اعتمادی و ناامنی ناشی از نگرش دولت در این شرایط انجام داد.

این جنبه از پرونده نشان می‌دهد که ادعای بین‌المللی نسبت به خسارات وارده بر احساسات جریحه‌دار بستگان جینز ارتباط گسترده‌تری داشته است. بورچارد به "هدف نامشخص خسارت اعطا شده" اشاره می‌کند که بریرلی آن را "کیفری" بیان می‌کند. فریمن موافق این است که

^۱ مقدار غرامتی که دادگاه علاوه بر خسارت واقعی وارد بر خواهان از خوانده به منظور تنبیه او وصول می‌کند

حکم در پرونده جینز بر اساس ارزیابی خسارات ناشی از ضرر شخصی غیرقابل توجیه است و باید برای آن توجیه محکم تری جستجو کرد. او معتقد است که این امر به عنوان "مجازات برای حفظ یک سیستم حکومتی ناکافی و هشدار مبنی بر اینکه دولت متخلف بهتر است راه خود را اصلاح کند تا در معرض مطالبات مشابهی در آینده قرار نگیرد" قابل توجیه است. با این حال، دادگاه در مورد جینز خود را در حال پیشبرد اصول خسارات کیفری نمی‌دانست و ماهیت کیفری احکام در مواردی مانند این را فقط می‌توانست استنباط کند. به نظر اکثریت در مورد جینز، نظریه مشارکت ضمنی دولت در عمل مجرم فردی رد شد و سعی شد اصولاً جرم فرد از بزهکاری دولت جدا شود. دولت فقط مسئول خسارات ناشی از عدم مجازات قاتل بود و نه خود قتل. دادگاه این ایراد را پیش بینی کرد که اگر در یک مورد عدم مجازات، دولتی مسئول خود جرم نباشد، باید فقط «به شیوه کیفری» نسبت به دولت دیگر مسئول شناخته شود و نه در مقابل یک فرد مدعی.

بنابراین، سه نوع آسیب مختلف مورد بررسی قرار گرفت. اول: خسارت ناشی از حالت بزهکاری به بستگان قربانی، دوم: خسارت ناشی از خود قتل، و در نهایت خسارت وارده به عزت و احساس ملی کشوری که قربانی دارای ملیت آن بوده است. در نتیجه کل غرامت به عنوان "رضایت از خسارت شخصی، ناشی از عدم دستگیری و عدم مجازات قاتل جینز به مدعیان" اعلام شد. به نظر می‌رسد این واقعیت که مدعیان در واقع هیچ خسارت قابل توجهی از بزهکاری دولت متحمل نشده‌اند، دلیل اصلی تلقی این حکم به عنوان حکم کیفری است، اگرچه تمایزات ارائه شده توسط دادگاه تا حدودی ساختگی است، زیرا این احتمال وجود دارد که جرم اصلی عاملی مؤثر در تعیین مبلغ قابل پرداخت بود.

غرامت پیشنهاد شده در پرونده "من تنها هستم"، نمونه دیگری از جبران خسارت مالی غیر مرتبط با خسارت ناشی از آن است که به عنوان مجازات در نظر گرفته شده است. علاوه بر عذرخواهی از دولت کانادا، ایالات متحده موظف به پرداخت ۲۵۰۰۰ دلار به عنوان "اصلاح مادی" در رابطه با غرق شدن غیرقانونی یک کشتی کانادایی شد. غرامت مربوط به اهانتی بود که کانادا متحمل شد و مربوط به ارزش کشتی یا محموله آن نبود. Shawcross بیان می‌کند که تصمیم کمیسیون مشترک در این پرونده از این ایده حمایت می‌کند که یک دولت می‌تواند ملزم

به پرداخت مطالبات جزایی باشد. با این وجود، این غرامت می‌تواند به عنوان یک جناح رضایت مالی برای آسیب سیاسی و اخلاقی ناشی از آن در نظر گرفته شود.

پرونده‌های متعددی وجود دارد که در آنها دادگاه‌های بین‌المللی اعلام کرده‌اند که نمی‌توان خسارت‌های جزایی را علیه دولت‌ها تعیین کرد، اما قابل توجه است که در اکثر این تصمیمات، دادگاه‌ها در این مورد بر اساس شرایط یک توافق نامه داوری هدایت شده‌اند. معروفترین آنها پرونده لوسیتانیا است که در آن دادگاه مدعی شد: کلمات "نمونه"، "انتقام‌جویانه" یا "مجازات" که در مورد خسارت به کار می‌رود، نام اشتباهی است. مفهوم اساسی «خسارت»، رضایت و جبران خسارت متحمل شده است و غرامتی که از نظر قضایی برای یک اشتباه مشخص شده است. دادگاه در ادامه گفت که جدای از عدم وجود سابقه، فاقد قدرت تعیین چنین خسارتی بر اساس شرایط منشور خود - معاهده برلین است. علاوه بر این، امپایر پارکر استدلال کرد که «مسئله حق و قدرت اعمال جریمه‌ها، بین کشورهای مستقل، به جای حقوقی، حقی سیاسی است». این سخنان حاکی از آن است که او امکان اعمال مجازات علیه یک دولت را به طور کلی رد نکرده است، بلکه او می‌گوید این یک سوال سیاسی است تا قانونی. در پرونده Naulilaa که در آن پرتغال به دلیل "نقض حاکمیت پرتغال و جرایم علیه حقوق بین‌الملل" توسط آلمان ادعای خسارت کیفری کرد، مقرر شد طرفین متعهد در تعیین میزان خسارت به دیوان، قصد نداشتند حق مجازات را برای آن قائل شوند، و و اینکه این امر توسط بخشی از معاهده ورسای که بر اساس آن دادگاه عمل می‌کرد تأیید شد.

فقدان صلاحیت احتمالاً دلیلی برای عدم اجازه خسارت کیفری در پرونده‌های میلیانی، استیونسون و کارتاژ بوده است. بررسی این موارد باعث شد ایگلتون به این نتیجه برسد:

در حالی که درست است که تعداد کمی از دادگاه‌های داوری به طور آشکار خسارت کیفری را صادر کرده‌اند، باید توجه داشت که از یک سو، هیچ یک از آنها تا آنجا پیش نمی‌روند که طبق حقوق بین‌الملل، حق صدور چنین خسارتی را انکار کنند. در مواردی که صراحتاً خسارت از این نوع را رد کرده‌اند به دلایلی غیر از غیرقانونی بودن آنها بوده است.

چنگ بر این عقیده است که اگرچه دادگاه‌های بین‌المللی پیشنهاد نکرده‌اند که خسارت جزایی هرگز نمی‌تواند مجاز باشد، فقدان صلاحیت آنها برای اعطای حکم به آنها «مستقیماً از این فرض حاصل می‌شود که مسئله خسارت کیفری یک موضوع قابل عادلانه نیست» و «در چارچوب

مفهوم حقوقی مسئولیت قرار نمی‌گیرد.» اگر خسارات کیفری فقط در جایی قابل اعطا باشد که صراحتاً توسط مصالحه اجازه داده شده باشد، در اکثر موارد مشکلی ایجاد نخواهد شد. به نظر می‌رسد که عدم تمایل به اعمال خسارات کیفری در عملکرد دیپلماتیک همزمان با موارد ذکر شده کمتر آشکار بوده است. نمونه آن ستوان کوپر است که در حین تسخیر کشتی برده در نزدیکی زنگبار کشته شد و دو نفر از دریانوردان وی در این عملیات مجروح شدند. قربانیان اتباع بریتانیا بودند. سلطان زنگبار در دستگیری مهاجمانی که ابتدا به پمبا و سپس به سرزمین اصلی گریخته بودند، ناموفق بود، پس از آن، دولت بریتانیا از سلطان درخواست کرد تا از اعراب پمبا، که گفته می‌شود به مهاجمان در فرار کمک کرده‌اند، «جریمه نقدی» ۱۰۰۰۰ دلار دریافت کند. این جریمه صرفاً ماهیت کیفری داشت، زیرا به نظر نمی‌رسید که هیچ اشاره‌ای به افراد تحت تکفل متوفی نشده باشد و از آنچه که قرار است با این پول انجام شود، ذکر نشده است. به نظر می‌رسید که این مجازات به طور جمعی علیه اعراب پمبا باشد، اگرچه این وظیفه سلطان بود که از پرداخت جریمه اطمینان حاصل کند، که او نیز آن را به درستی انجام داد. در پی حادثه یک مبلغ آمریکایی که توسط گروهی در استان کانتون به قتل رسید، ۵۰۰۰۰ تیل غرامت اضافی برای بستگان متوفی به عنوان "خساراتی که چین با کوتاهی مقامات خود در جلوگیری از این خشم خود را مسئول دانسته است" درخواست شد. کشته شدن ژنرال تلینی در سال ۱۹۲۳، افسر ایتالیایی که از سوی کنفرانس سفیران برای کمک به تعیین حدود مرز بین یونان و آلبانی مأمور شده بود، منجر به درخواست پرداخت L۵۰,۰۰۰,۰۰۰ توسط یونان به دولت ایتالیا شد. این موارد ممکن است نشان دهنده نگرش دولت‌های قوی تر نسبت به کشورهای ضعیف باشد، اما به نظر می‌رسد قصد جدی برای تعیین مجازات وجود دارد، در این زمینه می‌توان به تصمیم شورای جامعه ملل در ۱۴ دسامبر ۱۹۲۵ اعطای ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ لوا به بلغارستان به عنوان جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از یونان، علاوه بر جبران خسارت به اموال منقول نیز اشاره کرد.

موارد اولیه و اقدامات حمایتی از خسارات کیفری به سه دلیل اصلی مرتبط است. اولاً، آنها هنوز در ویرایش نهم حقوق بین‌الملل اوپنهایم در حمایت از تز ویراستاران نقل می‌شوند و هیچ مورد بعدی ذکر نشده است. ثانیاً، آنها شواهدی را ارائه می‌کنند که نشان می‌دهد درجات مختلفی از

بزهکاری دولتی وجود دارد که احتمالاً باید برای رسیدن به مبلغی از خسارت در نظر گرفته شود. همانطور که وایتمن گفته است:

گاهی اوقات، مازاد بر میزان خسارتی که نسبت به ضرر یا جراحت واقعی اعطا می‌شود، ممکن است تا حدی به دلیل این واقعیت باشد که اشخاصی که حکم را صادر می‌کنند، تحت تأثیر جدی بودن بخشی از طرف پاسخ‌دهنده در واقع‌های که ادعا از آن ناشی شده است قرار گرفته‌اند. این گونه خسارات ممکن است ماهیت خود را مجازاتی تلقی کنند، اگرچه این خسارات به این صورت نیستند.

ثالثاً، موارد اولیه بحث را در مورد اینکه آیا غرامت حاوی عنصری از مجازات است که برای ارزش انتقام جویانه و بازدارنده آن مفید است یا خیر، برجسته شد. بریرلی ادعا می‌کند که هر تلاشی برای حذف این مفهوم "یا به طور غریزی با اقدام دادگاه‌های داوری شکست می‌خورد و در آن مورد، عدم واقعیت را به تئوری قانون معرفی می‌کند، یا با انکار رضایت مشروع به دولت‌های شاکی، هدف خود را ناکام می‌گذارد و در نتیجه از ارائه دعاوی به حل و فصل توافقی جلوگیری می‌کند.

۳. خسارات کیفری در موارد جنایات بین‌المللی و نقض حقوق بشر

نمونه‌های ارائه شده تا کنون مربوط به جدی‌ترین اعمال متخلف بین‌المللی نبوده و عمدتاً به جنایات داخلی علیه بیگانگان مربوط می‌شود. اگر خسارات کیفری در این موارد مطرح باشد، باید انتظار داشت که آنها نقش مهمی را ایفا کنند، به عنوان مثال، در مورد جنایات بین‌المللی و به طور کلی نقض حقوق بشر. با این حال، رویه قضایی بین‌المللی نمی‌تواند این ادعا را ثابت کند. پرونده کانال کورفو به موضوع غرامت برای قتل‌های غیرقانونی که آلبانی مسئول آن بود رسیدگی می‌کرد. در شورای امنیت، سر الکساندر کادوگان استخراج معدن از کانال کورفو توسط آلبانی را "جنایت بین‌المللی" توصیف کرد. نماینده استرالیا این عمل را به عنوان "جدی‌ترین جنایت بین‌المللی" و به عنوان چیزی "در ماهیتی بسیار شبیه به قتل عام" توصیف کرد. در ۲۵ مارس ۱۹۴۷، هفت عضو شورای امنیت به پیش‌نویس قطعنامه بریتانیا رای مثبت دادند که اعلام می‌کرد مین گذاری در زمان صلح بدون اطلاع رسانی "غیرقابل توجیه و توهین علیه بشریت" است. این عضو استرالیایی استدلال کرد که زمانی که جنایت علیه بشریت رخ داده

است، شورای امنیت باید توصیه‌ای ارائه دهد تا این جنایت مجازات شود. این قطعنامه توسط اتحاد جماهیر شوروی امضا شد و پس از آن اختلاف به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع داده شد. در یادبود بریتانیا، اقدام آلبانیایی به عنوان یک بزهکاری بین‌المللی و "جرم علیه بشریت که به طور جدی نقض قوانین بین‌المللی و بزهکاری بین‌المللی انجام شده توسط آن دولت را تشدید می‌کند" توصیف شد. هنگامی که پرونده به دادگاه رسید، مشخص شد که آلبانی مسئول عواقبی مانند قتل‌های غیرقانونی، مین گذاری در آب‌های سرزمینی خود و عدم هشدار در مورد خطر می‌شود:

این قصورهای بزرگ شامل مسئولیت بین‌المللی آلبانی است. بنابراین دیوان به این نتیجه می‌رسد که آلبانی بر اساس قوانین بین‌المللی مسئول انفجارهای رخ داده... و خسارات و تلفات انسانی ناشی از آن است و آلبانی وظیفه دارد به بریتانیا غرامت بپردازد.

علیرغم اشاره به «نقض شدید» حقوق بین‌الملل، در این مورد به نظر می‌رسد که «جنایت علیه بشریت» مانند هر اقدام غیرقانونی دیگری توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد برخورد جدی قرار بگیرد. هیچ تلاشی برای پیوند دادن حکم غرامت با مسئولیت ارتکاب یک جنایت بین‌المللی صورت نگرفت، حتی اگر صلاحیت دیوان به تعیین ماهیت یا میزان غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین‌المللی انجام شود، گسترش یابد.

پرونده Velasquez Rodriguez شامل نقض بسیار جدی حقوق بشر بود، و با این حال دادگاه بین‌آمریکایی حقوق بشر با این ادعا که چنین اصلی در زمان تصمیم در سال ۱۹۸۹ در حقوق بین‌الملل قابل اجرا نبود، از صدور غرامت مجازات علیه هندوراس خودداری کرد. اگرچه در اینجا اشاره به حقوق بین‌الملل است، رویکرد کلی دادگاه بین‌المللی بر اساس تفسیر آن از ماده ۶۳ (۱) اساسنامه است که به اعطای «غرامت عادلانه» اشاره دارد. از نظر دیوان، این بدان معناست که خسارت باید جبران شود. با این وجود، لازم به ذکر است که کمیسیون بین‌آمریکایی حقوق بشر از دادگاه دعوت کرده است تا اعطای خسارت مجازات را بررسی کند. رویکرد دادگاه بین‌آمریکایی در مورد *Re Letelier* و *Moffit* در رابطه با قتل وزیر خارجه سابق شیلی و یک فرد دیگر در واشنگتن، که گفته می‌شود به دست عوامل شیلیایی انجام شد، دنبال شد. در این مورد، دولت شیلی مسئولیتی را قبول نکرد، اما موافقت کرد که در صورت احراز مسئولیت، مبلغی را معادل مبلغ مقرر پرداخت کند. اعطای غرامت به کمیسیون بین‌المللی شیلی-آمریکا کیفری نبود،

شاید تا حدی به این دلیل که تلاش‌های شیلی برای رفع مشکلات حقوق بشر و تمایلش برای پرداخت غرامت به خانواده‌های قربانیان را در نظر گرفت. در نظر موافق جداگانه خود، کمیسر اورگو ویکونا بیان داشت:

بار دیگر تاکید بر این است که حقوق بین‌الملل مفهوم خسارات کیفری را به عنوان یکی از اصول خود نپذیرفته است. در حالی که این نوع خسارت در این مورد، مورد ادعا قرار نگرفته است، اما موضوع این است که آیا ادعای غرامت بیش از حد یا نامتناسب می‌تواند نتیجه مشابهی داشته باشد، یعنی مجازات یا سرکوب دولت متهم. کمیسر امضاکننده زیر (اینجانب) بر این عقیده است که صرف نظر از اینکه این ادعا برچسب کیفری داشته باشد یا خیر، این امر بسیار صادق است. نتیجه این است که ادعای متضمن این نتیجه کاملاً غیر موجه و مغایر با اصول حقوق بین‌الملل خواهد بود.

یک دادگاه ایالات متحده در ابتدا ۲,۰۰۰,۰۰۰ دلار غرامت کیفری علیه شیلی در دعوای اعضای خانواده‌های لتلیور و موفقیت صادر کرده بود و در حالی که این امر طبق قوانین داخلی رخ داده بود، دادگاه اشاره کرد که "اقدامات عذاب آور" "علیه" "نقض قوانین بین‌المللی" ثابت شده است. این حکم راضی کننده نبود، اما مدرکی دال بر جدی بودن نقض قوانین بین‌المللی مورد بررسی و تمایل به مجازات دولت مسئول است. در تعیین بر اساس حقوق بین‌الملل، هر مفهومی از مجازات ظاهراً مستثنی شده بود، اگرچه این امر به صراحت در حکم کمیسیون انجام نشده بود. این غرامت به منزله تسویه حساب تمام ادعاهای معوق علیه شیلی بود.

در مورد پرونده‌ی *Filartiga v Pena-Irala*، دادگاه ایالات متحده پرونده‌ای را بین دو شهروند پاراگوئه‌ای در رابطه با جنایت بین‌المللی شکنجه بررسی کرد. علیرغم اینکه این یک پرونده داخلی و مستلزم مسئولیت یک فرد بود، دادگاه موضوع خسارات کیفری را در حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار داد و مواردی را ذکر کرد که «مقدمه‌ای برای اعطای خسارت کیفری در قبال جرم حتی علیه یک دولت ارائه می‌کردند». دادگاه استدلال کرد که «هدف قانون بین‌المللی که شکنجه را به عنوان یک جرم قابل مجازات می‌داند تنها با اعمال جریمه‌های کیفری قابل اثبات است» و این درک وجود دارد که تحمیل آنها در جایی که متهم یک فرد است کاملاً موجه است زیرا هیچ مانعی با ملاحظات دیپلماتیک وجود ندارد. در ارزیابی میزان خسارات کیفری، دادگاه

احساس کرد که ماهیت عمل مهم است، که در این پرونده عبارت بود از "نهایت در ظلم و بربریت انسانی". علاوه بر این، این واقعیت که این عمل یک "جرم محلی" نبود، بلکه یک اشتباه بین‌المللی بود، یکی از ملاحظات اصلی بود. دادگاه تصمیم گرفت به هر شاکی غرامت ۵,۰۰۰,۰۰۰ دلاری را «به منظور انعکاس پایبندی به ممنوعیت شکنجه توسط جامعه جهانی و تلاش برای جلوگیری از عمل آن» تعیین کند. تعیین اینکه "آیا در صورتی که متهم خود پاراگوئه بود ممکن است خسارت جزایی صادر شود یا خیر" ضروری نبود، اما به نظر می‌رسید که دادگاه در نتیجه‌گیری خود این امکان را فراهم کند که اعطای جبران خسارت جزایی به منظور اثر بخشی به اهداف آشکار ممنوعیت بین‌المللی علیه شکنجه ضروری و مناسب است.

در رویه دیپلماتیک گاه در مواقعی که ارتکاب جنایات بین‌المللی اتفاق می‌افتد غرامت هنگفتی حکم می‌شود، اما الگویی وجود ندارد که نشان دهد این احکام ماهیت کیفری دارند. ماجرای "Rainbow Warrior" در سال ۱۹۸۵، که در آن فرانسه ملزم به پرداخت مبلغی ۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار غرامت به نیوزیلند به دلیل "خشم جنایتکارانه" که در قلمرو آن انجام شد، بود، شاید بهترین مثال باشد.

در مواردی از تجاوز که به عنوان بزرگترین جرایم بین‌المللی تلقی می‌شود، شورای امنیت در تلاش برای پرداخت غرامت نقش داشته است، اما تشخیص هرگونه قصد که کیفری باشد دشوار است. اول اینکه چنین درخواستی توسط شورای امنیت در سال ۱۹۶۴ به عنوان بخشی از محکومیت تهاجم ویتنام به کامبوج رخ داد. هنگامی که اسرائیل در سال ۱۹۸۱ یک راکتور هسته‌ای به عراق را بمباران کرد، شورای امنیت احساس کرد که عراق حق دارد درخواست جبران خسارت کند. کمیسیون جبران خسارت که پس از بحران خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ تأسیس شد، اجازه داد که ادعایی برای خسارت اخلاقی مطرح شود. با توجه به ماهیت اعمال غیرقانونی مورد بررسی، مبالغی که در رابطه با خسارت معنوی اعطا می‌شود ممکن است بسیار زیاد باشد، اما به نظر نمی‌رسد که ادعاهایی صریح برای خسارت‌های کیفری مطرح شده باشد. اگرچه نتیجه کلی ممکن است شامل مجازات عراق باشد، اما این احتمال وجود دارد که ادعاهای فردی جنبه جبرانی داشته باشد و نه کیفری، و منعکس کننده این واقعیت است که از یک صندوق محدود، غرامت باید در اولویت باشد. مطالبات غرامت پس از بحران خلیج فارس را می‌توان با الزام پس از جنگ جهانی دوم که آلمان میلیاردها مارک آلمانی به اسرائیل به عنوان

توان آزار و شکنجه یهودیان نازی پرداخت می‌کند، مقایسه کرد، که آشکارتر از یک خواسته کیفری است.

۴. خسارات کیفری در دادگاه اروپایی و دادگاه حقوق بشر در اروپا

به نظر نمی‌رسد موضوع خسارات کیفری در دیوان دادگستری اروپا مورد بررسی قرار گرفته باشد، اما این احتمال وجود دارد که کشورهای عضو می‌توانند به منظور اطمینان از اجرای مؤثر دستورالعمل‌های خاص، اجازه چنین خسارتی را در دادگاه‌های ملی خود بدهند. این احتمال از پرونده فون کولسون ناشی می‌شود که در آن از دادگاه اروپایی پرسیده شد که آیا ماده ۶ دستورالعمل رفتار برابر، کشورهای عضو را ملزم می‌کند که تحریم‌های ویژه یا سایر پیامدهای قانونی را در موارد تبعیض که این دستورالعمل را نقض می‌کند، وضع کنند. این پرونده مربوط به دو مددکار اجتماعی زن بود که برای پست در یک زندان مردانه درخواست داده بودند و به دلیل مشکلات و خطراتی که برای نامزدهای زن وجود دارد، رد شدند. این موقعیت‌ها توسط کاندیداهای مرد که کمتر واجد شرایط بودند، پر شد.

دادگاه ملی پذیرفت که تبعیض جنسی رخ داده است اما بر این عقیده بود که طبق قوانین آلمان فقط خسارت اسمی^۱ در دسترس است. از سوی دیگر دادگاه اروپا تاکید کرد که یک سیستم تحریمی مناسب برای تضمین فرصت‌های برابر برای مردان و زنان، ضروری است. این بخشنامه تصریح نمی‌کند که کدام نوع تحریم باید اتخاذ شود، اما دیوان اصرار داشت که تحریم انتخابی باید اثر بازدارندگی واقعی بر کارفرمایان داشته باشد. بنابراین، اگر یکی از کشورهای عضو تصمیم بگیرد که نقض اصل رفتار برابر را با حکم غرامت «مجازات» کند، هر گونه حکمی باید نشان دهنده غرامت کافی برای آسیب تحمیل شده باشد تا اطمینان حاصل شود که اثربخش است و حکم غرامت دارای اثر بازدارنده است. بنابراین دادگاه تشخیص داد که در مواردی که برای نقض یک اصل اساسی معاهده اتحادیه اروپا با صدور حکم غرامت، مجازاتی را انتخاب کرده است، خسارت باید دارای عملکرد بازدارنده و نظارتی گسترده تری باشد. هدف از این آسیب‌ها، تلاش برای تغییر رفتار به جای جبران سوء رفتار گذشته است.

^۱ خسارات سمبلیک و قابل چشم پوشی

این رویکرد آینده نگر با مفهوم خسارات کیفری مطابقت دارد، اگرچه این خسارات باید توسط دادگاه ملی به عنوان بخشی از اجرای مؤثر دستورالعمل به جای خود دادگاه اروپا صادر شود. دادگاه تاکید کرد که ایجاد یک رابطه استخدامی برای یک فرد از چنان اهمیتی برخوردار است که کارفرمایان را ملزم می‌کند که با متقاضیان با دقت زیادی رفتار کنند. *Arbeitsgericht* نهایتاً به شاکیان غرامت شش پرداختی ناخالص ماهانه به مبلغ ۲۱۰۰۰ DM را اعطا کرد.

در حقوق رقابت اروپا به طور کلی پذیرفته شده است که جرمه‌های هنگفتی که برای شرکت‌ها به دلیل نقض قوانین رقابت تحمیل می‌شود ماهیت کیفری دارند و استدلال شده است که آنها باید با ضمانت‌های رویه‌ای ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۵۰ اروپا برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اعمال شوند. استتسن پیش‌بینی می‌کند که کمیسیون اروپا در آینده اعمال این جرمه‌های اداری را به سایر حوزه‌های حقوق اروپا تعمیم خواهد داد.

قوانین حقوق بشر اروپا به طرز شگفت‌انگیزی در مورد خسارات کیفری ساکت است، حتی اگر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر اعمالی مانند برده داری، کار اجباری، شکنجه، بازداشت غیرقانونی و تبعیض را که اغلب به اعمال مجرمانه مستحق مجازات می‌انجامد، ممنوع کنند. ماده ۵۰ کنوانسیون مقرر می‌دارد که اگر دادگاه اروپایی حقوق بشر تشخیص دهد که تصمیم یا اقدامی که توسط یک مقام قانونی یا هر مقام دیگری از یک طرف عالی متعاقد اتخاذ می‌شود، به طور کامل یا جزئی با تعهدات ناشی از... کنوانسیون، و اگر قوانین داخلی طرف مذکور فقط جبران جزئی را برای عواقب این تصمیم یا اقدام مجاز بدانند، تصمیم دادگاه، در صورت لزوم، رضایت عادلانه را برای طرف آسیب دیده فراهم خواهد کرد.

این سوال که آیا ماده ۵۰ اجازه اعطای خسارات جزایی را می‌دهد، مستقیماً مطرح نشده است. در پرونده B علیه بریتانیا، خواهان ادعای خسارات تادیبی و تشدید شده اما نامشخص را طبق ماده ۵۰ داشت که این به دلیل نقض مفاد ۶ (۱) و ۸ کنوانسیون در مورد حق احترام به زندگی خانوادگی که منجر به از دست دادن فرزندش توسط فرزندخواندگی و ناراحتی روانی شده است، بود. دادگاه اروپایی حقوق بشر ۱۲۰۰۰ پوند برای خسارت غیر مادی در رابطه با فرصت‌های از دست رفته و ناراحتی‌های ایجاد شده، تعیین کرد. موضوع خسارات تادیبی مطرح نشد و ارزیابی عادلانه انجام شد. مبلغ تعیین شده تا حدودی بیشتر از ۵۰۰۰ پوندی بود که بریتانیا استدلال می‌کرد باید حد بالایی باشد اما این قابل توجه نبود. در پرونده *Zander v Sweden*، متقاضیان

۲۵۰۰۰۰ کرون برای خسارت غیر مادی با توجه به ناراحتی ناشی از نوشیدن آب آلوده مطالبه کردند. دادگاه ۳۰،۰۰۰ کرون برای هر کدام حکم کرد که استدلال شده است که بسیار بیشتر از آنچه در پرونده‌های مشابه صادر شده بود است، اما باز هم، این حمایت بسیار مبهم از مفهوم خسارات کیفری است. دادگاه اروپایی حقوق بشر مبالغ متفاوتی را برای خسارات غیر مادی تعیین کرده است و ارزیابی خود را بر مبنای عادلانه انجام داده است، اما تشخیص الگوی که حاکی از هرگونه قصد کیفری باشد دشوار است.

۵. خسارات کیفری در حقوق ملی

سیستم‌های حقوق عمومی، سنت خسارات تادیبی یا کیفری را دارند که به منزله هزینه جزایی برای خسارات جبرانی هستند. وظیفه اصلی آنها مجازات خطاکار است، اما ممکن است از آنها برای کم کردن سود ناشی از جرم نیز استفاده شود. خسارات کیفری فقط در شرایط تحقیرآمیز یا ظالمانه مربوط به جرم وارده به قربانی ممکن است اعطا شود. این پیش شرط به وضوح برآورده می‌شود که فرد خاطی با سوء نیت یا قصد در نادیده گرفتن حقوق قربانی عمل کند. اعطای غرامت کیفری به صدمات خاص محدود نمی‌شود، بلکه در مواردی که قربانی مورد توهین شدید قرار می‌گیرد، مانند موارد حمله شخصی، حبس کاذب، یا افترا، محتمل‌تر است. مبلغ تعیین شده عموماً منعکس کننده شدت عمل غیرقانونی است و خسارات کیفری در مواردی که عمل غیرقانونی جرمی است ممکن است توسط سیستم عدالت کیفری نادیده گرفته شود که به راحتی قابل توجیه است. در ایالات متحده، خسارت‌های کیفری غالباً در موارد آسیب شخصی که عمداً یا به دلیل بی احتیاطی آگاهانه ایجاد شده است، اعطا می‌شود. در فیلیپین، خسارت نمونه در قانون مدنی ۱۹۴۹ فرمول قانونی دریافت کرده است، و ممکن است به عنوان یک نتیجه از مسئولیت مدنی به طور کلی برای همه جرایم کیفری در صورتی که عمل تحت "یک یا چند شرایط تشدید کننده" انجام شده باشد، اعطا شود.

در حالی که تعیین خسارات کیفری در ایالات متحده رایج است، در انگلستان محدود شده است. در مورد روکس علیه بارنارد، مجلس اعیان معتقد بود که خسارات مثال زدنی باید منحصراً در مواردی که بیش از حد خودسرانه از اختیارات دولتی یا در مواردی که متضمن تمایل فرد خاطی به پذیرش خطر مسئولیت با توجه به چشم‌انداز منافع بیش از حد باشد، اعطا شود. در ادامه

آمده است که جبران خسارت نمونه تنها در صورتی باید مورد استناد قرار گیرد که اعطای خسارت جبرانی، مجازات مناسبی را برای عمل متخلف فراهم نکند، در استرالیا، نیوزلند یا کانادا رعایت شده است. در سنگاپور و مالزی اصول انگلیسی خسارات تشدید شده و مثالی یا کیفری اعمال می‌شود.

بررسی احکام صدمات شخصی در کشورهای اتحادیه اروپا و EFTA نشان داده است که خساراتی که متهم را به جای جبران خسارت واقعی خود مجازات می‌کند، به ندرت در دادگاه‌های مدنی آن کشورها اعطا می‌شود. قانون در فرانسه این است: "خسارت باید متناسب با آسیب واقعی باشد، بدون افزودن بیشتر برای مجازات مجرم، نقش مجازات باید به شدت به جریمه‌های جنایی محدود شود." با این وجود، شواهدی خارج از قانون عرفی وجود دارد مبنی بر آمادگی برای اعطای غرامت بالاتر در مواردی که متهم از روی عمد یا سهل انگارانه خسارت وارد کرده باشد، اگرچه این امر به طور کلی می‌تواند به عنوان خسارت معنوی توضیح داده شود. خط مشی در نروژ این است که خسارات ناشی از درد و رنج در موارد صدمات شخصی مجاز نیست، مگر در مواردی که مجرم عمداً یا بی ملاحظه عمل کرده باشد، و رویکرد در هلند نیز مشابه است. در مقابل، احکام خسارت معنوی در پرونده‌های جراحات شخصی در سوئد عموماً تحت تأثیر قصد عامل جرم قرار نمی‌گیرد. به نظر ایتالیا گام‌هایی را در جهت مبنا قرار دادن غرامت برای «خسارت اخلاقی» یا غیر مادی بر اساس معیار مجازات برداشته است، و در سوئیس تصمیم‌های متعددی وجود دارد که در آن حکم برای خسارت غیر مادی به صراحت میزان تقصیر مرتکب جرم را منعکس می‌کند. رویکرد آلمان در اصل یکسان است. در سال ۱۹۵۵ Grosse Zivilsenat des Bundesgerichtshofs مقرر کرد که خسارات ناشی از خسارت غیر مادی یک فرد آسیب دیده فیزیکی برای انجام دو وظیفه مجزا در نظر گرفته شده است. یکی از اینها Genugtuungsfunktion بود که به دنبال این بود که به قربانی، احساس رضایت بدهد که فرد خاطی توان اعمال ناشایست خود را پرداخت کرده است و فقط غرامت به این معنا بود که اگر شخص بداند که شخص مسئول این کار ممکن است کمتر آسیب ببیند و تاوان ضرر او را داده است. در ارزیابی نقشی که این کارکرد در یک غرامت ایفا می‌کند، مهم‌ترین نکته، میزان "جراحت جانی" و عاملان مرتبط، میزان تقصیر عامل خطا بود.

علاقه ایتالیا به ایده‌ی تحمیل تعهد به پرداخت خسارت به عامل جرم به عنوان نوعی مجازات در آمریکای جنوبی تأثیرگذار بوده است و در آفریقای جنوبی اصول انگلیسی خسارت تشدید شده و مثال تأثیر قابل توجهی داشته است. در سنگال، خسارات اخلاقی ممکن است یک کار کیفری باشد، نه صرفاً جبرانی:

مطمئن نیستیم که جبران خسارت معنوی یک جبران واقعی باشد. موضوع بسیار بیشتر بحث مجازات تقصیر عامل خسارت است - تحریمی که ممکن است گاهی اوقات نمادین باشد... یا در موارد دیگر متناسب با سودی است که عامل خسارت از آن برداشت کرده است... ما در این جا در یکی از مواردی هستیم که مسئولیت مدنی چندان دور از مسئولیت کیفری نیست، که در آن کمتر به ترمیم تمایل دارد تا تحریم از طریق مجازات خصوصی....

در قانون ژاپن در رابطه با مسئولیت محصول، تولیدکننده‌ای که مقصر است ممکن است تا حداکثر دو برابر خسارت عادی مسئول خسارات کیفری باشد. و این خسارات زمانی وارد می‌شود که ترکیب درجه قابل توجهی از تقصیر مرتکب خطا و خسارت زیادی که به قربانی وارد شده است موجب تشدید یک جرم عادی شود.

به نظر نمی‌رسد که مفهوم خسارات جزایی تاکنون به عنوان یک اصل کلی حقوقی که در روابط بین دولت‌ها نقش داشته باشد تلقی شده باشد. در قوانین ملی، خسارت‌هایی که به طور صریح یا ضمنی نقش کیفری را ایفا می‌کنند، گهگاه برای پر کردن شکاف مورد استفاده قرار می‌گیرند، با اطمینان از اینکه کسانی که مستحق مجازات هستند، به دلیل برخی ویژگی‌هایی که بر شدت جرایم آنها تشدید می‌کند، از مجازات در امان نمانند. در حقوق بین‌الملل، جایی که دولت‌ها مشمول سیستم عدالت کیفری نیستند، و در نتیجه شکاف بزرگ‌تری نسبت به قوانین داخلی وجود دارد که باید پر شود، پذیرش اصل خسارات کیفری می‌تواند کارکرد مفیدی در ارائه ابزار دیگری به دادگاه‌های بین‌المللی داشته باشد که برای اجرای عدالت تلاش کند. پیشنهاد جنینگز و واتس مبنی بر اینکه رد خسارت کیفری با اصل منطبق نیست شاید از تشابهات حقوق ملی ناشی شود که دیگر در حقوق بین‌الملل تحت الشعاع اصول حاکمیت قرار نمی‌گیرند.

۶. مشکل در ایجاد تمایز بین خسارات تنبیهی و جبرانی

در حقوق انگلستان تمایز بین خسارات تشدید شده به عنوان خسارت جبرانی و تادیبی همیشه روشن نیست. همانطور که لرد دولین در *Rookes v Barnard* مشاهده کرد، ممکن است انگیزه و رفتار متهم را در جایی که جراحت وارده به شاکی را تشدید می‌کنند در نظر بگیرید... در واقع وقتی مواردی را بررسی می‌کنید که برای چنین رفتاری خسارات کلانی تعلق گرفته است، گفتن آن اصلاً آسان نیست چه برسد فکر جبران یا عقیده مجازات غلبه داشته باشد. لرد اتکین قبلاً گفت: «یک عنصر کیفری چیزی نیست که بتوان آن را به عامل شناخته شده‌ای اضافه کرد که کیفری نیست».

بسیاری از پرونده‌های اولیه که در حقوق بین‌الملل در مورد خسارات کیفری بحث می‌شود، مربوط به مسئولیت یک کشور در پرداخت خسارت به یکی دیگر از اعضای جامعه بین‌المللی به دلیل عدم موفقیت در دستگیری، محاکمه و مجازات مجرمانی بود که اتباع خارجی را قربانی کرده بودند. علیرغم این واقعیت که هیچ یک از دادگاه‌ها در این پرونده‌ها از خسارات کیفری صحبت نکردند، اکثر مفسران در آن زمان موافق بودند که ایده مجازات می‌تواند بخشی از مفهوم خسارت باشد. این موارد علاوه بر منفعت خصوصی، به نفع عمومی در سرکوب جرم به طور کلی مربوط می‌شد و احتمالاً امید می‌رفت که جبران خسارت کلان اثر بازدارنده داشته باشد و در نهایت منجر به بهبود امنیت بیگانگان شود. به طور کلی به نفع جامعه بین‌المللی است. با این حال، باید تاکید کرد که این هدف فقط قابل استنباط است، زیرا هرگز تلاش صریح برای جداسازی مجازات از استرداد صورت نگرفته است، و اگرچه به نظر می‌رسد اصل این است که بزهکاری دولت موضوعی جدا از جرم فرد است، اما حکم خسارت اغلب با جدیت جرم اصلی مطابقت دارد.

در موارد اخیر، مسئله خسارات کیفری در چارچوب حقوق بشر و دخالت یک دولت در قتل‌های غیرقانونی مطرح شده است. دادگاه‌ها در این موارد تشخیص داده‌اند که خسارات کیفری باید جدا از غرامت در نظر گرفته شود که عموماً درک می‌شود، اما احساس نکرده‌اند که طبق قوانین بین‌المللی صلاحیت صدور آن را دارند. این مساوی است با گفتن اینکه اگر حقوق بین‌الملل خسارات کیفری را مجاز می‌داند، ممکن است در چنین مواردی مایل به اعطای آن باشند زیرا دلیل دیگری برای رد آن ارائه نشده است، که این سوال را ایجاد می‌کند که در واقع کدام عناصر

در ارزیابی خسارت در نظر گرفته شده است. اغلب دشوار است که بین خساراتی که برای مجازات دولت متخلف طراحی شده است، و خسارات جبرانی صرفاً که میزان تخلف دولت را منعکس می‌کند، مرزبندی کنیم. در این راستا، مقدار معینی از خسارت یا کل مبلغی که در یک پرونده تعیین می‌شود ممکن است برای جبران اشکال مختلف خسارت غیر مادی یا خسارات معنوی طراحی شود، اما هدف هنوز خسارت جبرانی است. غرامت بزرگ در شرایطی که شامل یک جنایت بین‌المللی است می‌تواند صرفاً بر این اساس توجیه شود که جبران عواقب چنین عملی به چیزی بیشتر نیاز دارد. در پرونده رابرتز مکزیکی ملزم به پرداخت ۸۰۰۰ دلار به ایالات متحده برای حبس غیرقانونی رابرتز به مدت هفت ماه شد. بخش قابل توجهی از خسارات حکم شده مربوط به انقیاد رابرتز به رفتار ظالمانه و تحقیرآمیز در طول مدت حبس است. این عناصر در حکم غرامت در پرونده لوزیتانیا مطرح شد، جایی که دادگاه تأیید کرد که:

بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل، مجروح می‌تواند در قبال جراحتی که منجر به رنج روانی، آسیب به احساسات، تحقیر، شرم، از دست دادن موقعیت اجتماعی یا آسیب به اعتبار یا شهرت وی شود، غرامت دریافت کند. هیچ شکمی وجود ندارد... چنین خساراتی بسیار واقعی هستند و صرف این واقعیت که اندازه‌گیری یا تخمین آنها بر اساس استانداردهای پولی دشوار است و آنها را کمتر واقعی می‌کند و دلیلی ندارد که شخص آسیب دیده بابت خسارت جزایی، اما نه به عنوان مجازات غرامت دریافت نکند.

هرش لاترپاخت بیان می‌کند که «غرامت اخلاقی شامل یک عنصر متمایز از قصاص است». و شواهدی برای حمایت از این ادعا وجود دارد که گاهی اوقات بین خسارات اخلاقی و کیفری همپوشانی وجود دارد. اما این واقعیت که حکم غرامت غالباً شامل یک عنصر اختیاری قابل توجه است به این معنی نیست که این امر در درجه اول جنبه مجازات دارد. این که آیا یک غرامت ۹۰ درصد جبرانی و ۱۰ درصد تادیبی است ممکن است تا زمانی که قربانی غرامت معقولی برای صدمات و خسارات متحمل شده دریافت کند، بی اهمیت باشد. اگر وسوسه استخراج عنصر کیفری از چنین احکامی قابل مقاومت باشد، شاید اصطلاح "خسارت کیفری" بهبود یافته باشد. این حال، کمیسر Vicuña در *Re Letelier and Moffit* هشدار داد که حکم غرامت نامتناسب منجر به مجازات دولت متهم خواهد شد، صرف نظر از اینکه برچسب تادیبی زده شود یا خیر. ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه می‌توان «عواقب» یک عمل به ویژه جدی

را از بین برد، به خصوص اگر جرم باشد، در حالی که حکم مبلغ قابل توجه خسارت معنوی شامل برخی عناصر مجازات باشد.

۷. اصل قاعده و قانون

در چهار ویرایش اول حقوق بین‌الملل اوپنهایم، اصل حاکمیت به عنوان ایراد اصلی علیه تحمیل خسارات کیفری مطرح شده است:

ماهیت قانون ملل به عنوان قانون بین دولتهای مستقل و نه بالاتر از آن، امکان مجازات یک دولت را به دلیل بزهکاری بین‌المللی و در نظر گرفتن دومی در پرتو یک جنایت منتفی می‌کند... تنها پیامدهای حقوقی بین‌المللی بزهکاری که در شرایط موجود امکان پذیرست ایجاد جبران خسارت معنوی و مادی وارده است.

Lauterpacht این دیدگاه را در ویرایش ششم رها کرد، اگرچه چنگ مخالفت کرد که رویکرد جدید نمی‌تواند پایدار بماند. با این وجود، جنینگز و واتس در پیوند دادن مفهوم خسارات کیفری با مسئولیت کیفری بین‌المللی دولت‌ها، فراتر رفته‌اند، نگرش بیشتر نویسندگان دیگر محتاطانه است.

شوارتزنبرگر آشکارا با ایده خسارات کیفری مخالف است، زیرا، او استدلال می‌کند، دادگاه‌های بین‌المللی هر گونه صلاحیت برای اعمال اختیارات شبه جزایی را رد کرده‌اند. در مقابل، بریگز این را غیرقابل انکار می‌داند که بسیاری از غرامت‌ها دارای عنصر کیفری قوی هستند، در حالی که اذعان می‌کند که این عنصر معمولاً پنهان است. وایتمن مدعی است:

واضح است که دادگاه‌های بین‌المللی... در مورد قضاوت اقدامات دولت‌ها به شکل مجازات تردید کرده‌اند. در جایی که یک دولت توسط یک دادگاه بین‌المللی یا از طریق مجاری دیپلماتیک مسئول خسارات وارده است، اشتباه جرم تلقی نمی‌شود، بلکه صرفاً یک بزهکاری بین‌المللی است که موجب پرداخت خسارت جبرانی می‌شود.

براونلی پیشنهاد کرده است که "حکم غرامت کیفری احتمالاً در حقوق بین‌الملل مجاز است"، اگرچه او این موضوع را در کار بعدی تعریف می‌کند، جایی که او استدلال می‌کند که در مواردی که ظاهراً خسارت کیفری اعطا شده است، واقعاً یک مسئله کمی است. گری خسارات کیفری را استثنای احتمالی از قاعده کلی غرامت کامل ارزیابی می‌کند که مطابق با ماهیت آسیب متحمل

شده ارزیابی می‌شود، اما از این مفهوم حمایت نمی‌کند. با این حال، او خسارات کیفری را با بحث گسترده‌تر در مورد امکان یا مطلوب بودن مسئولیت کیفری بین‌المللی دولت‌ها مرتبط می‌کند.

قانون بازنویسی روابط خارجی آمریکا به سادگی بیان می‌کند: «اگر نقض حقوق صرفاً یک جنایت ملی نباشد، بلکه یک جنایت بین‌المللی باشد... ممکن است جریمه‌های کیفری تعیین شود. "تجدید بیانیه ادامه می‌دهد که برخی از دادگاه‌های بین‌المللی جدید جرم را در نظر گرفته‌اند و عنصری از مجازات را در حکم گنجانده‌اند. پرونده "I,m alone" در حمایت از این ادعا ذکر شده است، اما هیچ اظهارنظر دیگری ارائه نشده است.

۸. خسارات کیفری در کمیسیون حقوق بین‌الملل

جینگز و واتس در توضیح ارتباط بین خسارات کیفری و مسئولیت کیفری دولت‌ها کوتاهی می‌کنند و اظهار می‌کنند:

عواقب حقوقی رفتار دولت‌ها که در حقوق بین‌الملل به عنوان رفتار جنایی طبقه بندی شده و موجب ایجاد قوانین ویژه مسئولیت بین‌المللی می‌شود که متفاوت از قوانینی است که در سایر موقعیت‌های مربوط به مسئولیت دولت اعمال می‌شود و به ویژه ماهیت تحریم‌هایی که ممکن است علیه چنین رفتاری اعمال شود، مشخص نیستند.

ILC از زمان تصویب پیش نویس ماده ۱۹ به این موضوع پرداخته است. رویه قضایی اولیه که برای حمایت از خسارات کیفری در نظر گرفته شده است، ممکن است توجیهاتی را برای تمایز بین جرم و جنایت ارائه کرده باشد، اما ILC متعاقباً به شکل جبران موضوع توجه خاصی نداشته است.

مفهوم خسارات کیفری در کارهای اولیه ILC در مورد مسئولیت دولت ظاهر شد. گزارشگر ویژه، گارسیا آمادور، در اولین گزارش خود در مورد مسئولیت دولت در سال ۱۹۵۶، به عنوان مبنایی برای بحث نوشت: «هدف غرامت لزوماً و صرفاً بازپرداخت یا جبران خسارت مادی نیست. اقدامات مربوط به " جبران " ممکن است کارکرد کیفری نیز داشته باشد. در چنین مواردی اقدامات مورد بحث باید به عنوان مجازاتی در نظر گرفته شود که در مورد طرف مجرم در عملی که موجب مسئولیت شده است قابل اعمال است. بعلاوه، ماهیت و میزان جبران خسارت باید با

توجه به میزان خسارت وارده و جدیت عملی که موجب مسئولیت شده است و همچنین با توجه به هدفی که غرامت مربوط به آن است تعیین شود.» وایتمن در پاسخ گفت:

در حالی که ممکن است افراد یا دادگاه‌های خاصی عدم آشنایی عمومی با زمینه خسارت داشته باشند یا به عنوان یک پیامد جنگی باشند، خسارات کیفری هستند، و این کارکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل و دولت‌ها است که هر پیش‌نویس ارائه شده توسط کمیسیون را بررسی خواهند کرد، و باید به دقت بررسی کنند که آیا قانون مسئولیت دولت‌ها و جبران خسارات ناشی از آن، باید شامل پیوند خسارات کیفری در آن باشد.

گارسیا - آمادور بعداً مقررات خود را در مورد خسارات کیفری کنار گذاشت و گزارشگران ویژه آگو و ریفاگن این ایده را احیا نکردند.

در گزارش دوم خود در مورد مسئولیت دولت در سال ۱۹۸۹، گزارشگر ویژه Arangio - Ruiz مفهوم خسارات کیفری را به طور عمیق مورد توجه قرار داد، به ویژه در رابطه با رفع نا رضایتی. رضایت عموماً در مواردی قابل اعمال است که دولت متحمل یک آسیب اخلاقی شده است (که گاهی اوقات آسیب سیاسی نامیده می‌شود) که شامل نقض حقوق دولت فی نفسه و آسیب به شرافت و حیثیت آن است. آرانجیو رویز استدلال کرد که این نوع آسیب معنوی جدا از خسارت مادی متحمل شده توسط دولت و هرگونه آسیب معنوی وارد شده به افراد متعلق به دولت متخلف است که راه حل مناسب برای هر دوی آنها جبران خسارت خواهد بود. در مورد اینکه آیا رضایت ماهیت جزایی یا جبرانی دارد، اختلاف نظر وجود دارد، اما به نظر گزارشگر ویژه، پرداخت مبلغی غیر متناسب با میزان زیان مادی معادل خسارات کیفری است. آرانژیو رویز در تصمیم خود برای گنجاندن آن در پیش‌نویس مفاد به عنوان یک شکل متمایز غرامت، رضایت را به عنوان یک راه حل خاص برای جرایم تلقی نمی‌کند، او فقط می‌گوید:

محدود کردن عواقب هرگونه تخلف بین‌المللی (حتی یک جنایت بین‌المللی) به استرداد غرامت نقدی و مادی به معنای نادیده گرفتن ضرورت ارائه راه‌حل معین است که کارکردی پیشگیرانه و کیفری برای خطای اخلاقی، سیاسی و قضایی مرتکب شده توسط دولت یا کشورهای متخلف علاوه بر میزان خسارت مادی متحمل شده، دارد.

او در ادامه تأکید می‌کند که دقیقاً با توسل به یک یا چند شکل مختلف رضایت (از لحاظ کیفی متمایز از راه حل‌های صرفاً جبرانی) است که می‌توان پیامدهای رفتار نادرست دولت متخلف را با شدت عمل متخلف منطبق کرد.

آرانژیو-روئیز در پنجمین گزارش خود در مورد مسئولیت دولت، مسئله خسارات کیفری را به عنوان انحراف احتمالی در موارد جنایات از حدود جبران خسارت در موارد جرائم مطرح کرد. اما قسمت دوم پیش نویس مفاد ILC در مورد مسئولیت دولت در مورد محتوا، اشکال و درجات مسئولیت بین‌المللی، همانطور که در اولین نوشته به تصویب رسید، به خسارات کیفری اشاره نکرد. ماده ۴۴ تحت عنوان جبران خسارت در بخش ۱ مقرر می‌دارد:

دولت زیان دیده حق دارد از دولتی که مرتکب عمل متخلف بین‌المللی شده است غرامتی را برای خسارت ناشی از آن عمل دریافت کند، تا حدی که خسارت با استرداد از نوع جبران نشده باشد.

فوق العاده است که در مفاد ۵۱-۳ که به طور خاص به جنایات بین‌المللی می‌پردازد، استثنا قائل نشده است. ماده ۴۵ به دولت زیان دیده این حق را می‌دهد که از خسارت معنوی تا حدی که برای جبران کامل خسارت لازم است رضایت بگیرد و در جرایم بین‌المللی این حق محدود به مطالباتی نیست که به حیثیت دولت متخلف خدشه وارد نکند. با توجه به تعبیر آرانژیو-روئیز از رضایت، به نظر می‌رسد که این امر امکان خسارات کیفری را در رابطه با جرایم و جنایات باز می‌گذارد تا زمانی که در مورد دوم مطالبات بیش از حد یا تحقیرآمیز نباشد.

۹. اعمال احتمالی خسارات کیفری در مورد جرایم بین‌المللی

این ایده که پذیرش خسارات کیفری با مفهوم جرم دولتی مرتبط است منطقی است، اما رویه کمی دولتی برای حمایت از این ادعا وجود دارد و ILC توجه قابل توجهی به این پیوند نمی‌کند. این ایده منطقی است زیرا مفهوم خسارات کیفری می‌تواند به کاهش شکاف در جامعه بین‌المللی ناشی از عدم وجود نهادهای عدالت کیفری که صلاحیت قضایی بر دولت‌ها دارند کمک کند. همانطور که هرش لاتریاخت اشاره کرده است:

*نقض قوانین بین‌المللی ممکن است به گونه‌ای باشد که به نفع عدالت، ابراز نارضایتی را که فراتر از غرامت مادی است، ضروری کند. محدود کردن مسئولیت در داخل دولت به استرداد در *integrum*، قانون کیفری و بخش مهمی از قانون «اِشْتَبَاه» را لغو می‌کند. لغو این جنبه‌های*

مسئولیت بین دولت‌ها به معنای اتخاذ یک اصل به واسطه حاکمیت آن‌ها است که منافی عدالت است و به خودی خود تشویقی به غیرقانونی بودن دارد.

خسارات کیفری را می‌توان به صندوقی پرداخت کرد که برای غرامت قربانیان جنایات دولتی یا صرف یک هدف خوب دیگر استفاده می‌شود. این رویکرد در لهستان اتخاذ شده است، جایی که به منظور جبران نشدن غرامت بیش از حد قربانی از طریق تعیین خسارت کیفری، ممکن است متخلف عمدی مجبور شود مبلغ مناسبی را به صلیب سرخ لهستان بپردازد. سیستم مشابهی در اتیوپی عمل می‌کند.

گری به این نکته اشاره کرده است که تصور اینکه دیوان بین‌المللی دادگستری آماده صدور غرامت مجازات باشد، دشوار است. اما دادگاه در پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی وارد قلمرو جدیدی شده است. بوسنی و هرزگوین مدعی شده است که یوگسلاوی موظف به پرداخت غرامت برای خسارات وارده به افراد و دارایی‌ها و همچنین به اقتصاد و محیط زیست بوسنی ناشی از نسل‌کشی و سایر موارد نقض قوانین بین‌المللی توسط یوگسلاوی است. این احتمال وجود دارد که ICJ بتواند تصمیم بگیرد که یوگسلاوی را مسئول نسل‌کشی بداند و آن را به پرداخت غرامت به بوسنی و هرزگوین محکوم کند. اگر این موضوع ثابت شود، با توجه به وسعت جرایمی که مرتکب شده‌اند، مبلغ مربوط به احتمال زیاد خواهد بود، و مقاومت در برابر این نتیجه که غرامت شامل عنصری از مجازات جنایت نسل‌کشی است، دشوار خواهد بود.

۱۰. نتیجه‌گیری

بر اساس قوانین بین‌المللی کنونی به نظر می‌رسد که خسارات کیفری ممکن است فقط به صورت پنهانی اعطا شود تا از غرامت به معنای واقعی آن متمایز نباشد، اگرچه میزان نادرست بودن عمل مورد بحث احتمالاً عامل مرتبطی در تعیین مقدار خسارت باشد. ممکن است این سؤال مطرح شود، همانطور که در پرونده *Filartiga v Pena-Irala* به میزان محدودی مطرح شد، امید است که اهداف حقوق بین‌الملل در جرم‌انگاری برخی اعمال، حتی در صورت ارتکاب دولت، محقق شود، و در صورت امکان خسارت گرفته شود، که جرایم نه تنها با هدف پاک کردن گذشته بلکه تلاش برای تشویق تغییر برای آینده نیز کنار گذاشته شده شود. تنها چیزی که می‌توان با قطعیت گفت این است که آینده خسارات کیفری در حقوق بین‌الملل نامشخص است.

رویه قضایی اولیه غیرقابل اعتماد است، رویه قضایی جدیدتر بی نتیجه است و اصول تقسیم شده است. باید به این بیانیه در حقوق بین‌الملل اوپنهایم اهمیت داد:

دادگاه‌های بین‌المللی در موارد متعددی خسارتی را صادر کرده‌اند که پس از تجزیه و تحلیل، باید جزایی تلقی شود، به‌ویژه در رابطه با شکست دولت‌ها در دستگیری یا مجازات مؤثر افراد مجرم در اعمال مجرمانه علیه بیگانگان. رویه دولت‌ها و دادگاه‌ها موارد دیگری از جبران خسارت را نشان می‌دهد که از مجازات قابل تشخیص نیستند، و به شکل جبران مالی غیر مرتبط با خسارت واقعی هستند، پذیرش امکان خسارت جزایی علیه دولت‌ها با مفهوم در حال توسعه مسئولیت کیفری دولت‌ها، مرتبط است.

اگرچه به نظر نمی‌رسد این بیانیه توصیفی کاملاً دقیق از رویه گذشته باشد، اما مسلماً منعکس کننده جهتی است که عمل در آن حرکت می‌کند. از سوی دیگر، به دلیل شیوع کلی خسارات کیفری و چندگانه در مقیاسی که در جاهای دیگر ناشناخته است، نباید به پرونده‌های ایالات متحده اهمیت زیادی داد. مایه تاسف است که پرونده‌های حقوق بشر اروپایی نتوانسته‌اند به این موضوع رسیدگی کنند و دستورالعمل‌هایی را برای اعمال خسارات کیفری ارائه نکرده‌اند، با توجه به اینکه قوانین حقوق بشر اروپا یک سیستم پیچیده و نهادینه شده است که می‌تواند یکپارچگی اعمال را به همراه داشته باشد.

قبل از سال ۱۹۳۰ به نظر می‌رسید که روند حقوق بین‌الملل گسترش مفهوم خسارت به گونه‌ای بود که عناصر مجازات را در آن گنجانده باشد. اخیراً، گرایش به پرداخت خسارت کیفری به عنوان یک مفهوم مستقل بوده است که ممکن است گامی رو به جلو باشد. با این حال، هنوز یافتن پشتوانه‌ای برای این استدلال که خسارات دارای ماهیت کیفری به عنوان چیزی جدا و مستقل از غرامت به معنای عام آن پذیرفته می‌شود، دشوار است، و بنابراین نمی‌توان گفت که رویه بین‌المللی در حال حاضر مفهوم خسارات کیفری را در بر می‌گیرد. اما به نظر می‌رسد این ایده که غرامت مالی می‌تواند از حدود استرداد فراتر رود و در برخی موارد حتی از خسارات اخلاقی فراتر رفته و به مجازات تبدیل شود، به نظر یک اصل کلی قانون است و ممکن است این عمل به سادگی از اصل قبلی عقب باشد. اصل کلی مسئولیت کیفری بین‌المللی دولت‌ها می‌تواند زمینه مناسبی را برای شروع تطبیق عمل با اصل قانون فراهم کند.

چارچوب نهادی و رویه‌های
تحمیل مسؤلیت کیفری بر دولت‌ها

۱. مقدمه

دو فصل قبل برخی از سوالات دشوار مربوط به یافتن روشهای مناسب برای تحمیل مسئولیت کیفری بر دولتها را مطرح کرد. اگرچه نمی‌توان گفت که تحت قوانین بین‌المللی کنونی یک سیستم خاص برای مجازات دولتها وجود دارد، به نظر می‌رسد که دولتها ممکن است مستعد مجازات باشند و انگ زدن توسط جامعه بین‌المللی می‌تواند یک عامل بازدارنده قوی باشد. این عوامل به اصل عمومی نوظهور اعتبار بیشتری می‌بخشد. با این حال، این سؤال باقی می‌ماند که کدام نهاد بین‌المللی در موقعیتی است که تشخیص دهد آیا جرمی ارتکاب یافته است یا خیر. به عبارت دیگر، باید نوعی چارچوب نهادی وجود داشته باشد که در آن بتوان مسئولیت دولت را در قبال اعمال مجرمانه تحمیل کرد و رابطه بین این چارچوب و اصل مفهوم، محوری است. در فصول ۱۳ و ۱۴ نشان داده شد که خود مجازات نباید چیزی باشد که کاملاً از ایده‌هایی که قبلاً در حقوق بین‌الملل شناخته شده است جدا شده باشد، اما اگر قرار است مفهوم جنایت دولتی معنایی داشته باشد، اعمال مجازات باید به یک مورد بستگی داشته باشد. تشخیص قبلی مبنی بر این بود که یک جرم در واقع ارتکاب یافته است. چارچوب نهادی همچنین باید برای تنظیم واکنش به جنایات دولتی و تضمین رعایت اصول حاکمیت قانون عمل کند.

۲. چارچوب‌ها و رویه‌های موجود برای تحمیل مسئولیت کیفری بر دولتها

(الف) نقش دیوان بین‌المللی دادگستری

مرحله اول این است که اطمینان حاصل شود که تصمیم در مورد ارتکاب یک عمل مجرمانه به طور عینی توسط یک نهاد معتبر بین‌المللی گرفته می‌شود. بر اساس قوانین بین‌المللی موجود، این امر مستلزم تکیه بر سازمان‌های سازمان ملل است. مرجع قضایی اصلی که صلاحیت تعیین و قضاوت در پرونده‌های جنایات دولتی را دارد، دیوان بین‌المللی دادگستری است و پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی ممکن است نشان‌دهنده نقش بالقوه دیوان در این حوزه و به نفع آن باشد، این وظیفه دیوان است که «تصمیم‌گیری مطابق با حقوق بین‌الملل اتخاذ

کند» و احکام آن دارای «نیروی الزام آور بین طرفین» اختلاف است. طبق ماده ۲۶ اساسنامه خود به بررسی ادعاهای رفتار مجرمانه توسط یک دولت می‌پردازد.

جنبه منفی، در وهله اول، ماهیت داوطلبانه انقیاد دولت از اعمال وظایف دیوان است. برای اینکه دیوان بین‌المللی دادگستری صلاحیت اعمال و صلاحیت خود را در رابطه با جرم داشته باشد، باید قبلاً توسط مجرم مظنون به پذیرش صلاحیت قضایی آن به گونه‌ای باشد که به یک یا چند کشور آسیب دیده، از جمله دولت‌های آسیب دیده غیرمستقیم، اجازه احضار یک طرفه متخلف به دادگاه دهد. این امر در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که همه دولت‌ها «بند اختیاری» ماده ۳۶ (۲) اساسنامه دیوان را پذیرفته باشند یا اظهارات دولت اقامه‌کننده دعوی و دولت متهم مطابقت داشته باشند. اگر دولت یا کشورهای آسیب دیده و متخلف به توافقات دوجانبه متعهد شده باشند که امکان اعمال یکجانبه را پیش بینی می‌کند، و اگر می‌توان دعوی را تحت بند یک معاهده‌ای که دولت‌های مربوطه را الزام آور می‌کند، مانند ماده نهم کنوانسیون نسل‌کشی، مطرح کرد. دسته دوم از مشکلات مربوط به ظرفیت دادگاه برای حقیقت‌یابی دقیق مورد نیاز در پرونده‌های مربوط به اتهامات رفتار مجرمانه و مصاحبه با شهود است. این عوامل می‌تواند هزینه جلسات را تا حد زیادی افزایش دهد و مطمئن نیست که قضات خود را دارای تجربه مربوطه بدانند. علاوه بر این، اعمال سیاست صرفه‌جویی رویه‌ای در پرونده‌های جنایی برای دادگاه دشوار خواهد بود. دادگاه قبلاً با این مشکلات در پرونده مربوط به اعمال کنوانسیون نسل‌کشی (بوسنی و هرزگوین علیه یوگسلاوی) مواجه است و تا کنون ثابت نشده است که حتی با افزودن یک ادعای متقابل و پرونده مشابهی که کرواسی علیه یوگسلاوی مطرح کرده است، غیر قابل حل نیستند. این بدان معنی است که در واقع سه پرونده نسل‌کشی جداگانه برای دادگاه وجود دارد که باید آنها را بررسی کند.

در حالی که امکان طرح پرونده‌ای در مورد ارتکاب ادعایی یک جنایت به دیوان بین‌المللی دادگستری تا حدودی محدود است، پرونده نسل‌کشی نشان می‌دهد که دادگاه در شرایط مناسب می‌تواند به پرونده‌های جنایی رسیدگی کند. اگر دادگاه متقاعد شود که هر عمل غیرقانونی مورد بررسی جرمی است که دولت مسئول آن است، خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که در این زمینه قضاوتی اعلامی داشته باشد و یا خسارت کیفری را تعیین کند. همچنین می‌توان تصور کرد که دادگاه خود را درگیر مسائل مربوط به رفتار مجرمانه خواهد دید حتی در

مواردی که این موضوعات مبنای دعوا را تشکیل نمی‌دهند. در رابطه با اجرای حکم دیوان، بند ۲ ماده ۹۴ منشور سازمان ملل متحد بیان می‌دارد در صورتی که یکی از طرفین دعوی به تعهدات خود به موجب رأی دادگاه عمل نکند، طرف دیگر می‌تواند رجوع به شورای امنیت باشد که در صورت لزوم می‌تواند توصیه‌هایی ارائه دهد یا در مورد اقداماتی که برای اجرای حکم اتخاذ می‌شود تصمیم بگیرد، می‌تواند نقشی ایفا کند. لازم به ذکر است که طرح دعوی حقوقی در دیوان بین‌المللی دادگستری مانع از طرح سایر مسائل مرتبط به شورای امنیت یا مجمع عمومی نمی‌شود.

آرانژیو رویز در هفتمین گزارش خود در مورد مسئولیت دولت پیشنهاد کرد که ICJ باید نقشی مرکزی در تحمیل مسئولیت کیفری بر دولت‌ها ایفا کند. طبق پیشنهاد وی در ماده ۱۹ قسمت دوم پیش نویس مفاد، هر دولتی می‌تواند ارتکاب احتمالی جنایت بین‌المللی را به موجب فصل ششم منشور ملل متحد به مجمع عمومی یا شورای امنیت برساند. سازمان‌ها به این نتیجه رسیدند که این ادعا به اندازه کافی اثبات شده است تا "توجیه‌نگرانی شدید جامعه بین‌المللی" باشد، هر دولتی می‌تواند با درخواست یک جانبه موضوع را به دیوان بین‌المللی دادگستری جلب کند. در صورت ارتکاب، پیامدهای حقوقی پیش‌بینی شده در قسمت دوم مفاد پیش‌نویس اجرایی خواهد شد. این رویه مستلزم توسعه روش‌های موجود برای ارجاع پرونده به دیوان خواهد بود. برخی از شایستگی‌ها، مورد توجه ILC قرار نگرفته است.

آرانژیو رویز در هشتمین گزارش خود در مورد مسئولیت دولت، نظراتی را که در رابطه با ماده ۱۹ پیشنهادی وی ارائه شده بود، مورد بحث قرار داد. آرانژیو-روئیز احساس کرد که با توجه به اینکه وظایف شورای امنیت در رابطه با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با استفاده از ماده ۲۰ محافظت می‌شود، دارای خطرات اغشدید است. در پاسخ، آرانژیو-روئیز استدلال کرد که کنترل شدید جمعی یا اجتماعی بر عواقب شدید یک جنایت بین‌المللی ضروری است و مانع از اقدام موقت فوری نخواهد شد. علاوه بر این، جایگزینی ممکن است یک اقدام یکجانبه یا یک اقدام منحصرأ سیاسی باشد.

دخالت تعداد زیادی از دولت‌ها در واکنش به یک جنایت منبع احتمالی اختلافات، مناقشات و اختلافات است. حل و فصل قضایی در برابر ICJ روش ارجح برای حل و فصل اختلافات خواهد بود. اگر اختلافی ناشی از هر اقدامی باشد که توسط سازمان ملل متحد یا توسط دولت‌ها به

صورت جمعی یا متحد یک طرفه در پاسخ به یک جنایت انجام می‌شود، ممکن است کشورهای مربوطه موافقت کنند که اختلاف را به ICJ ارجاع دهند. آرانژیو رویز در هفتمین گزارش خود، رویه‌ای اجباری را پیش بینی کرد که با درخواست یکجانبه هر یک از طرفین اختلاف، از جمله دولت متهم به ارتکاب جرم، آغاز می‌شود. با این حال، طرفین در انتخاب داوری آزاد خواهند بود. ماده پیشنهادی در پیش نویس ۱۹۹۶ که رویه حل و فصل اختلافات را به مصالحه و داوری محدود می‌کند، وجود ندارد، بدون اینکه توضیح دهد که آیا این رویه‌ها می‌توانند برای رسیدگی به اختلافات مربوط به جنایات بین‌المللی تطبیق داده شوند یا خیر.

ب) نقش سازمان‌های سیاسی

نقش مجمع عمومی و شورای امنیت در تحمیل مسئولیت کیفری بر دولت‌ها باید از دو منظر مورد بررسی قرار گیرد. اولین مورد از اینها دیدگاه حاکمیت قانون است. عناصر کلیدی تشکیل دهنده حاکمیت قانون که باید برای اهداف جاری مورد توجه قرار گیرد، مطابقت قانون با معیارهای معین عدالت اعم از اساسی و رویه‌ای و تبعیت برابر قانون است. دیدگاه دوم حقوق اساسی سازمان ملل متحد است. مفاد ۷ (۲) ، ۲۲ و ۲۹ منشور سازمان ملل متحد به مجمع عمومی و شورای امنیت این اختیار را می‌دهد تا سازمان‌های فرعی را که برای انجام وظایف خود ضروری تشخیص داده شود ایجاد کنند. اصولاً هنگامی که یک نهاد سیاسی به انجام یک وظیفه قانونی نیاز دارد، یک سازمان فرعی را برای انجام وظایف قضایی ایجاد می‌کند. بعلاوه، هنگامی که یک نهاد فرعی برای اعمال اختیارات و وظایفی که توسط سازمان اصلی قابل اعمال نیست، ایجاد می‌شود، به طور مستقل عمل می‌کند و سازمان دوم متعهد به تصمیمات اولی است.

نهادی که بیشتر نماینده نظام بین‌ایالتی است مجمع عمومی است. مجمع عمومی اصولاً می‌تواند یک سازمان قضایی برای تعیین مسایل مربوط به مسئولیت دولت در قبال اعمال مجرمانه ایجاد کند. چنین اقدامی از منظر قانون اساسی سازمان ملل متحد مناسب خواهد بود و با توجه به اینکه مجمع عمومی به طور معقولی دموکراتیک است، تا حد زیادی رعایت اصول حاکمیت قانون را تضمین می‌کند. با این حال، ماهیت بیشتر جنایات بین‌المللی به این معنی است که دخالت اولیه شورای امنیت محتمل است، اگرچه مجمع ممکن است نقشی در مورد نقض حقوق بشر و مسائل زیست محیطی داشته باشد. پیر ماری دوپوی مکانیسمی را پیشنهاد کرده است که به موجب آن مجمع عمومی بر اساس اکثریت واجد شرایط، از شورای امنیت